

پروفیسور عبدالغنی میرزایف

(از تاجیکستان شوروی)

محمد حکیم خان

و

خاطرات او راجع بایران

سید محمد حکیم خان ابن سید معصوم خان ملقب به مخدوم اعظمی که سیاحت نامہای راجع بایران اواسط عصر نوزدهم میلادی نوشته ، یکی از منسوبان نزدیک خاندان سلطنتی خوقند است .

در اواخر قرن هیجده و ابتدای قرن نوزده میلادی در ماوراء النهر حکومت مرکزیت یافته مقتدریکه تمام این سرزمین را اداره کند ، موجود نبود . خاک ماوراءالنهر در این دوره به چهارحکومت خانی مستقل تقسیم گردیده بود . این خانیگریها عبارت بودند از حکومت خانی بخارا ، حکومت خانی خوقند ، حکومت خانی خوارزم و حکومت خانی کیش . ولی مقتدرترین آنها حکومت های خانی خوقند و بخارا بود . باوجود اینکه مردم و فرمانروایان این دو خانیگری سنی مذهب وهم نژاد بودند ، دربین آنها جنگ و قتل و فارت های فاحش پی درپی دوام داشت .

در ابتدای قرن نوزده میلادی مخصوصاً در وقت فرمانروائی امیر عمر خان (۱۸۰۹-۱۲۲۴ تا ۱۸۲۲-۱۲۳۷) سلطنت خانی خوقند باوج ترقیات خود رسید. چونکه این امیر خود شاعری توانا بود و بدو زبان - ترکی و پارسی شعر نیکو میسرود و هم در نتیجه آن زمینه اجتماعی و اقتصادی که برای توسعه شعر و ادب بوجود آمده بود، حیات ادبی شهر خوقند چه از جهت شماره شعرا و چه از جهت بحث و مشاعره های ادبی برخلاف قرن هیجده میلادی که دوره رکود و تنزل حیات ادبی ماوراءالنهر محسوب میشود، خیلی وسعت پیدا کرده بود و محمد حکیم خان یکی از تربیت یافته گان همین محیط ادبی بود. قرابت او با خاندان سلطنتی خوقند چنین رویداده است: او خواهر زاده امیر عمر خان بود، از خردسالی در حرم خانی تربیت یافت و با ولیعهد خان تقریباً در تمام لشکرکشی و یورش های امیر عمر خان شرکت داشت. با اینطریق محمد حکیم خان از جمله آن اشخاصی است که باحیات داخلی و خارجی دربار خانی و اوضاع ماوراءالنهر شناسائی کامل داشته است و از این جهت تألیفات او راجع بتاریخ این دوره ماوراءالنهر از منابع گرانبهای درجه اول محسوب میشود.

### زندگی محمد حکیم خان :

محمد حکیم خان در سال ۱۲۱۷ هجری (۱۸۰۲ م) در شهر خوقند تولد یافته، دوران مقدماتی تربیه منوی و تحصیل ابتدائی خود را نیز در همین شهر فرا میگیرد. سال ۱۲۳۷ تا ۱۸۲۲ امیر عمر خان وفات نموده، بجای او پسر ولیعهدش بتخت خانی می نشیند. خان جوان در پایتخت زندگی کردن محمد حکیم خان را موافق ندانسته، او را بمأموریت یکی از ولایت های دوردست گسیل مینماید. اما این مأموریت بیشتر از یکسال طول نمیکشد. در بهار سال ۱۲۳۷-۱۸۲۳ او را از آن وظیفه معزول و بخوقند احضار کرده بزنندان میفرستند. بعد ازدو ماه خان وقت فرمان میدهد که محمد حکیم را از زندان بیرون آورده بخاک روسیه تبعیدش نمایند. چند نفر از مأموران دربار خانی او را در زیر نظر صد نفر سپاهیان مسلح از خوقند بشهر

تاشکند برده ، از آنجا به قسمت شرقی خاک روسیه ، یعنی سیبری رسانیده بر میگرددند.

محمد حکیم خان در سیبری با چند نفر از تاجران ماوراء النهری شناسائی پیدا نموده ، با کمک آنها عمر بسر میبرد . در این مدت با زبان روسی قدری آشنائی پیدا نموده و تکلم با این زبان را می آموزد .

بعد از چندی با همراهی تاجران بشهر آرینبورگ می آید و با حاکم شهر ملاقات نموده از شخصیت خود او را مطلع میگرداند . اتفاقاً در همین وقت حکمران روسیه یعنی تسار که برای بازدید ممالک شرقی خاک دولت خود سفر کرده بود به آرینبورگ میآید .

تسار با تقاضای حاکم شهر محمد حکیم خان را بحضور خود می پذیرد ، راجع باحوال او و وضعیت ماوراء النهر صحبت مینماید و بعد از مطلع گردیدن از شخصیت محمد حکیم خان مصلحت میدهد که با او به پایتخت یعنی شهر پتراگراد رفته در آنجا اقامت نماید . محمد حکیم خان با دیده ادب عذر خود را پیشه نموده می گوید که عزم بیت الله دارم . تسار عذر او را قبول نموده در عین حال تأکید مینماید که بعد از حج حتماً بروسیه آمده اقامت نماید . بعد باو يك قوتی سیگار طلا ، يك حلقه انگشتری الماس و سیصد سکه طلا انعام کرده ، اجازه تنعام میدهد که در خاک روسیه کسی بمسافرت او ممانعت نرسانیده در همه جا محترمش دارند .

محمد حکیم خان بعد از این در سال ۱۲۴۰-۱۸۲۴ عازم بیت الله می شود . از آنجا بشهر استرخان آمده ، پس با راه شمالی قفقاز بطرف ساحل دریای سیاه روان میشود . در تمام طول راه مأموران روسیه خیلی محترمش داشته ، کمک لازم را میرسانند . نهایت او از خاک روسیه خارج گردیده به بندر حنفیه می آید ( این بندر در ساحل دریای سیاه واقع بوده ) و از آنجا بخاک ترکیه عثمانی داخل میگردد .

مأموران بندر او را بخوبی استقبال کرده بعد از چند روزی بکشتی نشانیده بساحل شرقی دریای سیاه روانه اش می نمایند . محمد حکیم خان بعد

از رسیدن بخشکی از راه کردستان عازم شام میشود و پس از مشقت زیاد بشهر دمشق میرسد . بعد از چند روزی استراحت از آنجا عازم مصر میگردد . عموماً مسافرت او از شهر آرینبورگ روسیه تا سرزمین مصر بیش از دو سال طول می کشد .

سبب رویدادن این طول زمان اگر از یک طرف سختی راه و در وقت خود پیدا نشدن وسایل نقلیه و امثال آن باشد ، از طرف دیگر به سبب میل وافر سیاح جوان بدیدن و زیارت ابنیه تاریخی و مقابر بزرگان بوده است . زیرا بطوریکه خود او مینویسد ، برای بازدید و زیارت مقابر بزرگان و ابنیه تاریخی و عجایب دمشق ، بیت المقدس و کنعان بیشتر از دو ماه وقت صرف کرده است .

محمد حکیم خان سال ۱۲۴۲-۱۸۲۶ از مصر بطرف بیت الله روان میشود . او اول از راه خشکی تا ساحل دریای احمر آمده . از آنجا با کشتی عازم جدّه میگردد . چونکه وقت ورود وی به عربستان موسم حج نبوده است ، مدت پنجمه در عربستان عمر بسر برده ، بعد از فرارسیدن موسم حج ، مراسم حج را بجای آورده دوباره بمصر بر میگردد .

دیری نگذشته او در مصر دوستان نزدیک پیدا مینماید و با کمک آنها بمدرسه ای جدیدالتأسیس که بنام «قصر عین» شهرت داشت داخل شده با موختن خط ثلث مشغول میگردد . چون این مدرسه در آنوقت بدربار تعلق داشته و با فرمان حکمران آنوقت مصر محمد علی پادشاه تأسیس شده ، بنابراین یکی از درباریان آن را اداره مینموده است .

وظیفه مدرسه حاضر نمودن طلاب بوده است که بعد از سنجیدن درجه استعداد دانش آموزان آنها را برای فرا گرفتن رشته های گوناگون دانش بفرنگ میفرستاده اند .

محمد حکیم خان به خدمت محمد علی پادشاه نیز شرفیاب میشود . او در خاطرات خود این واقعه را چنین تصویر مینماید :

« قعیقصر عین رفته سکونت اختیار نمودم و بمشق خط ثلث پرداختم .

در آنوقت بود که محمد علی پادشاه از اسکندریه بقاهره تشریف آورده و احوال فقیر را از وزارت پناهی حایت افندی (سرپرست قصر عین) شنیده ، فقیر را به پیش خود طلب نمود . در آنوقت در قصر عین بودم که دو محرم پادشاه رسیدند ... و مرا بقصر پادشاهی بردند ... چون چشم محمد علی پادشاه به فقیر افتاد ، به پیش خود طلب نموده در کنار گرفت و احوال پرسید و در غایت مرحمت بسویم نگاه کرد .

در آنوقت فقیر نیز بزبان عربی و ترکی رومی مهارتی پیدا کرده بودم . فقیر نیز آداب پادشاهی او را بجای آورده موافق بزرگی او سخن میکردم . صحبت ما چهار ساعت طول کشید ، بالاخره گفت :

حاجی حکیم خان از توالتجا دارم که در همین ولایت سکونت اختیار کنی و از هر چه دنیوی ترامنون سازم ، حالا میخواهی برفاقت ما به اسکندریه خواهیم رفت . فقیر انگشت قبول بدیده نهادم . گفتم حالا در قصر عین بمشق خط ثلث اشتغال دارم و در چند روز باتمام میرسانم اگر شفقت فرمائید بعد بخدمت حاضر باشم . پادشاه قبول فرمود ...»

محمد حکیم خان بعد از آموختن خط ثلث میخواهد با دانشجویان مصر برای تحصیل عازم فرنگستان شود . او این حادثه را چنین تقریر می نماید : « چون چندی برین بگذشت ، روزی از محمد علی پادشاه حکم رسید که با سرپرستی پسر وزارت پناهی مهرداد افندی چهار نفر دانشجوی بافضل برای تحصیل علوم غریبه ، مثل هندسه و دیگر علوم عازم فرنگستان شوند و بعد از هفت سال مراجعت نمایند . چون این خیر را شنیدند دانشجویان بتدارکات کار خود شدند . آرزوی این سودا بسر فقیر نیز افتاد و آماده فرنگستان شدم ، وزارت نیز قبول فرمود »

ولی این آرزوی محمد حکیم خان جامه عمل نمیپوشد . در این هنگام بتوسط حاجیان از ماوراء النهر خبر میرسد که جهانگیر خواجه از فرغانه به ترکستان چین گذشته ، بمقابل دولت خطای سربرداشته است و با کمک مسلمانان شهر کاشغر و هفت شهر دیگر ترکستان شرقی را از تحت اداره

مأموران چین خارج نموده است. جهانگیر خواجه یکی از خویشان محمد حکیم خان بود. وقتیکه او این خبر را می شنود، سفر فرنگستان را گذاشته فوراً عازم ماوراء النهر میشود.

او با همان راهیکه از دمشق بمصر آمده بود، دوباره بدمشق برگشته از آنجا بطرف عراق روان میشود. بعد از عبور از فرات سه روز در طاق کسری توقف نموده، سپس به بغداد وارد میشود. بعد از زیارت مزارات و مقامات مقدسه و بازدید ابنیه های تاریخی بغداد عازم ایران میشود. بعد از ورود بخاک ایران چندی در سنجق توقف نموده، از آنجا به رشت و تهران و مشهد رفته سپس به طرف ماوراء النهر حرکت میکنند و در سال ۱۲۴۳-۱۸۲۷ به بخارا بر میگردد.

در بخارا بعد از مغرب گردیدن بدیدار پدر و دیگر خویشان خود، یکچند سال در مدارس بخارا مشغول تحصیل میگردد. در سال ۱۲۵۰ و ۱۸۳۴ پدرش وفات نموده وظیفه تأمین معاش خانواده بهده او واگذار میگردد. در سال ۱۲۵۲ و ۱۸۳۶ برای تأمین معاش با خانواده اش از بخارا به شهر کیش می آید و در همین شهر سکونت اختیار نموده، مشغول تألیف می گردد. در سال ۱۲۶۰ و ۱۸۴۴ اثر اساسی خود «منتخب التواریخ» را باخر میرساند. بعد از این محمد حکیم خان چند سال دیگر عمر بسر برده است، معلوم نیست شاید دیری نگذشته بود از تألیف اثر ذکر شده در شهر کیش (شهر سیزامروزه) از حیات پر مشقت چشم پوشیده باشد.

از آثار محمد حکیم خان که تا بدوره ما محفوظ مانده است «منتخب التواریخ» اومی باشد که اکنون بیش از سه نسخه از آن موجود نیست. یکی در کتابخانه انستیتوی خاور شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی در لنینگراد، دیگر نسخه خیلی مختصر بزبان ترکی آن در کتابخانه انستیتوی خاور شناسی ازبکستان و یک نسخه هم در کتب خانه شخصی مرحوم پرفسور سیمانف در شهر دوشنبه محفوظ می باشد.

اما از این سه نسخه بهترین آنها نسخه آخرین است، زیرا این نسخه

بعد از کتابت از طرف خود مؤلف دوباره تصحیح گردیده است.

منتخب التواریخ بعد از بسم الله چنین شروع میشود:  
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله و آله واصحابه اجمعین  
اما بعد این حقیر زاویه خمول و گمنامی و سرگشته بادیه محنت و ناکامی  
حاجی محمد حکیم خان ولد سید معصوم خان مخدوم اعظمی بزبان شکسته  
بیان چنین می نگرد، که از زمان آدم تا بخاتم و از خاتم تا باین دم وقایعیکه  
در کتب تواریخ مذکور است، بخاطر رسیدگی انتخاب نموده آید، تا مستمعان  
را گرد ملال بردامن خاطر راه نیاید بنا علیه با وجود عدم استطاعت و قلت بضاعت  
بر سیل ایجاز و اختصار شروع رفت، بیت:

ما خود بگرد دامن مردی نمی رسیم

شاید که گرد دامن مردی به ما رسد.

و این مجموعه مؤلفه را منتخب التواریخ نام نهاده شد.

این تألیف موافق موضوع و مندرجات خود به سه قسم علیحده تقسیم  
می شود. در قسم اول جنوعی که مؤلف قید کرده است، از آدم سر کرده تا  
ظهور اسلام تا خروج نادر شاه افشار واقعات عمده تاریخی بطرز خیلی موجز  
بیان یافته است. قسم دوم شرح وضیعت داخلی و روابط سیاسی بین حکومت خانی  
بخارا و حکومت خانی خوقند می باشد.

قسمت سوم کتاب سیاحت نامه مؤلف است. این قسمت در نوبت خود  
به سه بخش جداگانه تقسیم می شود: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
اول خاطرات مؤلف راجع بروسیه، دوم خاطرات او راجع بممالک  
عربی، مخصوصاً مصر و نهایت خاطرات او راجع بایران است. اما بهترین این  
سه قسم خاطرات قسم آخرین می باشد.

محمد حکیم خان بطوریکه در شرح حال او مشاهده می شود، در مسافرت  
خود در سرزمین ایران در پی هیچگونه مقاصد سیاسی نبوده و هر چیز را که با  
چشم خود دیده و احساس کرده همانطور برشته تحریر در آورده است. ازین  
جهت این خاطرات حائز اهمیت خاصی می باشد.

(بقیه در شماره بعد)